گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید سید محمدعلی موسوی

آقانور محبوب اهالی روستا بود

زینب محمودی عالمی

در سفری که به روستاهای اطراف بابل داشتیم، گفت‌وگویی با خانواده چند شهید دفاع مقدس انجام دادیم. در روستای کار در کلای بخش بابلکنار که ۹ شهید تقدیم کرده است با شهید سید محمدعلی موسوی آشنا شدیم. شهیدی که در میان اهالی به آقانور شهرت یافته است. دلیل شهرتش به آقانور نیز انتساب ایشان به نسل پاک ائمه اطهار(ع) است. اما آنچه کاملاً مشهود است ارادت اهالی روستا به آقانور است که در مشکلات به وی متوسل می‌شوند و در مناسبات مختلف بر سر مزارش شمع روشن می‌کنند. همکلامی ما با سید علیرضا موسوی برادر آقانور را می‌خوانید که خود از رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس است.

اگر می‌شود آقا نور را بیشتر معرفی کنید؟

من برادر بزرگ‌تر شهید هستم. برادرم سید محمدعلی متولد سال ۱۳۴۲ بود. سال ۱۳۶۱ به جبهه اعزام شد و در عملیات والفجر ۲ در منطقه حاج عمران شرکت کرد. آقا نور ۲۰ ساله بود که به عنوان سرباز به جبهه اعزام شد و ۱۹ ماه خدمت کرد. سید محمدعلی در نوجوانی دانش‌آموز بسیار تیزهوشی بود. دیپلم ریاضی فیزیک داشت و درسش عالی بود. در زمان پیروزی انقلاب از پیشتازان مبارزه با رژیم شاه بود. شهید از مقلدان حضرت امام خمینی(ره) بود و به انجام فرایض دینی‌اش بسیار اهمیت می‌داد.

به نظر شما یک جوان ۲۰ ساله چه شناختی از انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره) به دست آورد که از جانش گذشت و به جبهه رفت؟

خصوصیت و شخصیت امام خمینی(ره) و پیشتازان انقلاب اسلامی از جمله آیت‌الله طالقانی و امام خامنه‌ای با شخصیت بی‌نظیرشان مردم را به سمت دفاع از انقلاب سوق می‌داد و مردم با جان و دل برای دفاع از کیان اسلامی به سمت جبهه می‌رفتند. جوانانی که اول انقلاب بودند و جوانانی که الان به عنوان مدافع حرم در جبهه مقاومت اسلامی حضور پیدا می‌کنند کسانی هستند که هنوز حلاوت دفاع از اسلام و روحیه شهادت‌طلبی در آنان وجود دارد. باید صداقتمان را به مردم نشان دهیم.

چطور شده که شهید موسوی اینقدر محبوب مردم روستایشان است؟

مردم به خانواده ما و شهیدمان محبت و لطف دارند. شرمنده اخلاق و رفتار مردم هستیم. هرچه داریم از لطف همین مردم است و خودمان را بدهکار به این مردم می‌دانیم. برادرم از کودکی نورانیت خاصی داشت. اخلاق و رفتارش بین مردم زبانزد بود.

وقتی آقا نور خیلی کوچک بود، پدرمان در سال ۵۴ فوت کرد و ما تحت سرپرستی مادرمان بزرگ شدیم. برادرم از کودکی با محرومیت آشنا بود و از فقرا دستگیری می‌کرد. انسان بسیار متواضع و خوشرو و دوست‌داشتنی‌ای بود. همه فامیل و مردم محل دوستش داشتند. هنوز هم در این روستا از او به نیکی یاد می‌کنند.

آقا نوری که محبوب روستایش بود قاعدتاً محبوب مادر هم بود؛ چطور مادر به رفتن آقا نور به جبهه رضایت داد؟

مرحوم مادرمان بسیار متدین و زحمتکش بود. بچه‌ها را با رزق حلال بزرگ کرده بود. ایشان سه سال پیش فوت کرد. زن بسیار خوب و متواضعی بود. ما را نصیحت می‌کرد. الان در زندگی‌مان چیزی به نام مادر کم داریم. با این خصوصیات مادرم هیچگاه مخالفت جبهه رفتنمان نبود.

آقا نور چطور به شهادت رسید؟

همان ایام شهادت آقا نور، من مجروح شده بودم. یکی از اقوام آمد و عکس ایشان را از ما خواست. شک کردم و گفتند که برادرت مجروح شده و باید ایشان را در بیمارستان شناسایی کنید. در بیمارستان یحیی‌نژاد بابل گفتند از بین ۱۱ شهید بابل شهید سید محمدعلی موسوی را شناسایی کنید! من اصلاً باورم نشد و در عمل انجام شده قرار گرفتم. آنجا برادرم را دیدم که از قسمت قفسه سینه ترکش خمپاره خورده بود. برادرم تیربارچی بود. چهره‌اش بر اثر انفجار متلاشی شده بود. در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۶۳ به شهادت رسید و دوم شهریور در روستای کار در کلا به خاک سپرده شد. رادیو تلویزیون خبر شهادت برادرم را اعلام کردند و مردم بسیج شدند و ۱۱ پیکر شهدای بابل را تشییع کردند. پیکر برادر شهیدم را به بابلکنار و از بخش بابلکنار به کار در کلا آوردند و با همان لباس رزم و بدون غسل و کفن دفن کردند.

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مهدی نیا طبری

می‌گفت لباس پاسداری حرمت دارد

روز عاشورا بود. بعد از گفت‌وگو با برادر شهید آقانور، در خیابان‌های بابل پشت سر دسته‌های عزاداری، اسارت خاندان آل‌الله را در ذهن تجسم می‌کردم که نگاهم به پوستر بزرگ عکس شهید مهدی نیاطبری افتاد. قبلا اسم این شهید را شنیده بودم. راغب شدم درباره او بیشتر بدانم. انگار عکس شهید با من حرف می‌زد. از چند نفر پیگیر خانواده شهید مهدی نیاطبری شدم تا اینکه برادر شهید را که در خیمه امام حسین(ع) به عزاداران خدمت می‌کرد پیدا کردم. سرهنگ رضا نیاطبری از مصاحبه‌ام استقبال کرد و همکلامی‌مان آغاز شد.

از برادر شهیدتان برایمان بگویید.

برادرم متولد ۱۳۳۵ و فرزند پنجم خانواده بود. ما پنج خواهر و سه برادر بودیم. اصالتاً اهل سنگ‌پل بابل هستیم. این محله قدیمی بچه‌های فعال و مذهبی زیاد داشت. حتی بچه‌های فریدونکنار و ساری از مبارزات بچه‌های این محله با طاغوت الگو می‌گرفتند. در جمع بچه‌های محله ما، شهید امامی و یزدانفر خیلی فعال و معروف بودند و ساواک دنبالشان می‌گشت.

برادرتان هم جزو مبارزان انقلابی بود؟

بله، یادم است یکبار ساواک برادرم را تعقیب کرده بود. مأمور ساواک پشت کاپشن مهدی را گرفته بود که بلافاصله مهدی زیپ کاپشنش را باز کرد و آن را بیرون آورد و فرار کرد. مدتی مخفی شد و بعدها به تهران رفت. شهید اعلامیه‌های حضرت امام(ره) را از تهران و قم به بابل می‌آورد و پخش می‌کرد. آقای مهدیان مینی‌بوسی داشت که برای پخش اعلامیه از آن استفاده می‌کردیم. مهدی اعلامیه‌های حضرت امام را بیشتر در آستانه امامزاده قاسم بابل پخش می‌کرد. خیلی فعال بود. بعد از انقلاب وارد سپاه پاسداران شد و عاقبت ۱۷ خرداد سال ۱۳۶۲ که برای اطلاعات و شناسایی به جفیر عراق رفته بود به شهادت رسید.

چه یادگاری از شهید شما برای نسل بعد از خودش برجای مانده است؟ اگر می‌شود کمی از خصوصیات اخلاقی ایشان هم بگویید.

دعای کمیل آستانه امامزاده قاسم بابل را برادرم راه انداخت که هنوز هم پا برجاست. شهید آدم خیلی خونسردی بود و به پدر مادرمان احترام می‌گذاشت. قرآن زیاد می‌خواند و به اقامه نماز اهمیت می‌داد. خودش هم معلم قرآن بود و می‌گفت تفسیر قرآن کار ما نیست. اما بچه‌های محل را جمع می‌کرد و می‌گفت قرآن بخوانید. همیشه می‌گفت صادق باشید، دروغ نگویید. شهدای ما ساده زندگی کردند دل به تعلقات دنیا نداشتند. مادی‌گرا نبودند فقط برای خدا کار می‌کردند.

اخوی دوستان انقلابی زیادی داشت. خیلی از دوستانش بعدها به شهادت رسیدند مثل شهید علی امامی که قبل از انقلاب با برادرم همکلاس بود و با هم در تظاهرات شرکت می‌کردند. بعد از انقلاب هر دو آموزش نظامی دیدند و در بسیج فعالیت می‌کردند و بسیجیان دیگر را آموزش می‌دادند. مهدی مسئول بسیج بابل بود. خیلی فعال و شجاع و نترس بود. در کردستان حرف اول را می‌زد. تک‌تیرانداز بود و سه ماه در کردستان جنگید. برادرم شهید مهدی نیاطبری، شهید مصلحی و شهید امامی و همچنین سردار سعادتی که جانباز هستند از اولین فرماندهان بسیج بودند.

شهید ازدواج کرده بودند؟

بله ایشان سال ۱۳۶۰ ازدواج کردند. دخترش اهواز به دنیا آمد. خانه سازمانی داشتند، ولی قبول نکرد آنجا بماند و خانمش به بابل آمد. سه ماه بعد برادرم در جفیر عراق به همراه شهید کاشفی که اهل گرگان بود به شهادت رسیدند. همسرش بعد از شهادتش ازدواج کرد. دخترش بزرگ شده و الان در یک شرکت خصوصی کار می‌کند. شهید زندگی مشترک کوتاهی داشت. مدام در جبهه حضور داشت. اوایل زندگی مشترکشان اهواز بودند دخترش را زیاد ندیده بود.

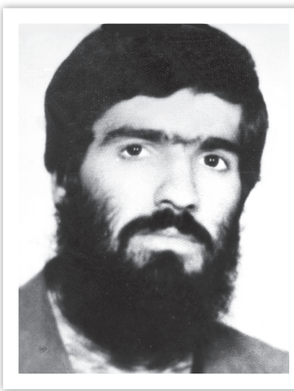

از خاطرات برادر شهیدتان بگویید

یک روز با مهدی در خیابان‌های بابل قدم می‌زدم. هر کسی ما را می‌دید سلام می‌کرد. برادرم برای اینکه ارج و قرب لباس پاسداری را به من نشان دهد گفت یک روز بدون لباس بین مردم برویم. جالب بود فقط چهار نفر به ما سلام کردند. روز بعد که لباس پاسداری داشت ۵۰۰ نفر سلام کردند. گفت: ببین داداش! مردم برای این لباس حرمت قائلند پس باید حرمت لباس پاسداری را حفظ کنیم. گروهی از بچه‌های بسیج در بابل برای هم خانه می‌ساختند خانه‌ای که سقفش سفالی بود. برای برادرم مهدی هم خانه‌ای ساختند. همسایه می‌خواست از انشعاب خودش، آب و برق بدهد اما برادرم قبول نمی‌کرد. با فانوس زندگی می‌کرد. نمی‌خواست دینی گردنش بماند و به بیت‌المال بدهکار باشد. آخر که شهید شد بعد از شهادتش خانه‌اش را برق کشیدند.

به نظرتان چه ایدئولوژی وجود دارد که جوانی از همه تعلقاتش می‌گذرد و به جبهه می‌رود؟

شهدا خیلی مخلص بودند. سال ۴۲ امام خمینی(ره) فرموده بود سربازان من در گهواره‌ها هستند. انقلاب اسلامی و شهدای مدافع حرم نمونه‌اند. شهدای مدافع حرم در قرن ۲۱ و با تهاجم فرهنگی سرشان را فدا می‌کنند. در اوایل انقلاب چون محیط، محیطی مذهبی بود همه یکدست بودند الان رزمندگان و حزب اللهی‌ها خیلی قوی‌ترند. با تبلیغات وسیع دشمنان و این همه رسانه و اینستاگرام و تلگرام، خداوند سربازان حضرت صاحب‌الزمان(عج) را انتخاب می‌کند. خدا شهدای مدافع حرم را غربال می‌کند. به نظرم آن زمان همه بچه مذهبی بودیم ولی شهدای مدافع حرم و نسل الان چیز دیگری می‌گویند. در این فضا شهدای مدافع حرم ۱۰ برابر جوانان اول انقلاب هستند. زمانه طوری شده از مذهب و دین نمی‌شود دفاع کرد، اما برخی برای دفاع از دین و شرف و ناموس و ایمان جان می‌دهند.

مهدی دلش می‌سوخت و معتقد بود بچه‌های مذهبی باید با هم متحد باشند. بچه‌های اول انقلاب به عنوان بسیجی با شعار «اذا جاء نصرالله والفتح» در شهر راه می‌رفتند و شعار می‌دادند با نیروهایشان شهر را از لوث منافقین پاکسازی می‌کردند. شهید امامی و برادرم از منافقین کوردل بابل زیاد کتک خوردند، اما توانستند شهر بابل را نجات دهند.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۴۸

از راست به چپ

■ ۱- نقش بستن- رمانی مشهور نوشته سروانتس اسپانیایی ■ ۲- تیم فوتبالی در فرانسه- سرزمین- ضربه‌ای در پینگ پنگ ■ ۳- عنصر شیمیایی- زمین ورزش مشت‌زنی- نیرنگ‌باز و پشت‌هم‌انداز- مقابل علیه ■ ۴- توانایی مالی- بین سال‌های ۷۱۰ تا ۷۸۴ میلادی پایتخت ژاپن بود- سیاهرگ ■ ۵- باید از بالا بیفتد تا بزند- سوسن کوهی- زن گندم‌گون ■ ۶- سیاستمدار- حشره پرکار- کنجد آرد شده ■ ۷- وطن- پیوسته- از حروف انگلیسی ■ ۸- فکس تو خالی- از روی نادانی- پسوند خریدار ■ ۹- مرد بی‌زن- از ماهی‌های دریای خزر- نشان مقدس نزد مسیحیان ■ ۱۰- آدم ماشینی- از دستگاه‌های موسیقی ایرانی- فال گرفتن ■ ۱۱- دریاسالار انگلیسی که ناوگان فرانسوی عهد ناپلئون را شکست داد- جمع قدیم- رنگ قرمز قالیبافان ■ ۱۲- وحشت- ستاره شناسی- برکت سفره ■ ۱۳- بالای انگلیسی- ساکنان- تیم فوتبالی در قطر- نماد لاغری ■ ۱۴- پدر ادریس پیامبر- غواص- زنگ بزرگ کلیسا ■ ۱۵- بنیانگذار سلسله گورکانیان- حلوای شیرازی

از بالا به پایین

■ ۱- شهر انوری، شاعر قصیده‌سرای قرن ششم هجری- نوعی درجه‌بندی دما ■ ۲- از خوردنی‌های مغبون شدنی- واحد تولید صدا- فرشته ■ ۳- نوعی شیرینی- پیامبری که بیماران لاعلاج را شفا می‌داد- شن- هر نفسی که فرو رود ■ ۴- سرشوی گیاهی- درخشان و تابان- مهاجم سابق تیم‌ملی اسپانیا که در اتلتیکومادرید توپ می‌زند ■ ۵- منطقه‌ای در شمال تهران- مرکز مرکزی- آسیب‌دیده و از کار افتاده ■ ۶- کال- زیاد- کار سرسری و سطحی ■ ۷- شهر عمارت تاج محل- آفریده شده- قوم آتیلا ■ ۸- مردن بر اثر غصه- کنایه از مشهور و معروف شدن است- غیرت ■ ۹- دوستی- ایالتی در امریکا- اجازه داده شده ■ ۱۰- اگر فر داشت گل زیبایی میشد- جایز و شایسته- علامت سوختگی ■ ۱۱- دستمالی را که در آب گرم خیس کنند و روی بدن بگذارند- با انصاف- دندانساز ■ ۱۲- کرگدن- تیغه ماه- سگ انگلیسی ■ ۱۳- از شرکت های معتبر نفتی- تیر دروازه- پهلوانان- تهوع ■ ۱۴- حرکت کرم‌گونه- رادار- مرکز دایره ■ ۱۵- تپه‌های کوچک و به هم پیوسته- قطعه‌ای از یک غضروف است که در زانو قرار دارد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۲	۱						
				۶	۷			
	۵		۴			۸	۲	
							۴	
		۷	۶		۲	۵		
۶		۳				۲		
۱	۷							
					۸			۵
			۹	۲			۸	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۲۴۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	خ	ا	ت	و	ن	■	ی	ا	ل	و	ا	ن	ی	ز	ه
۲	ل	ب	ن	ی	ا	ت	■	ب	ک	س	ل	■	ل	ی	ز
۳	و	ل	■	ن	ز	ه	ت	■	ن	ط	ف	ه	■	پ	ی
۴	ت	ا	چ	■	ل	چ	ا	■	ت	■	ا	ب	و	■	م
۵	■	غ	ر	ش	■	د	ر	ا	ه	■	م	ه	ی	ب	ت
۶	ا	■	س	خ	ا	■	ک	ل	■	چ	و	■	ل	ا	ی
۷	و	ک	■	م	ر	د	■	ب	ل	ن	د	ب	ا	ل	ا
۸	ل	و	ت	■	ا	ل	ک	■	ق	و	ی	■	ن	ا	ف
۹	ت	ر	ک	ی	ب	ب	ن	■	د	ن	ع	ل	■	ن	ت
۱۰	ی	ا	ن	■	ه	ن	■	ل	پ	■	ه	ن	گ	■	ن
۱۱	م	ن	ی	ر	■	د	ف	ی	ن	ه	■	ت	ر	ش	■
۱۲	ا	■	ک	ی	ف	■	ی	ل	ی	ز	ن	■	م	ی	ن
۱۳	ت	ل	■	گ	ر	د	ن	■	ر	ا	ک	د	■	ر	ی
۱۴	و	خ	م	■	ا	ل	ا	ن	■	ل	ب	ن	ز	د	ن
۱۵	م	ا	ل	ی	خ	و	ل	ی	ا	■	ت	چ	م	ل	ی

گزارش

خبر شهادت بابک نوری هریس

بازتاب‌های زیادی در فضای مجازی داشته است

گفت: می‌روم پیش مادر اصلی‌مان بانو زینب(س)

احمد محمدتبریزی

عکس‌های شهید مدافع حرم بابک نوری هریس در فضای مجازی غوغایی به راه انداخته است. جوانی زیبارو با تیپ و چهره‌ای امروزی و مد روز توجهات زیادی را به خود جلب کرده است. بابک شهید مدافع حرم دهه هفتادی، همچون همسن و سال‌هایش با دغدغه‌هایی مربوط به نسل‌های جوان زندگی کرد و به وقت نیاز هم پای اعتقاداتش ایستاد و جانش را فدا کرد. شهید نوری هریس نشان داد برای قضاوت کردن توجه صرف به تیپ و ظاهر اشتباه است و برای خدایی بودن باید به دل آدم‌ها نگاه کرد.

به گزارش «جوان»، بابک متولد ۲۱ مهر سال ۱۳۷۱ بود و حالا نماینده‌ای شایسته برای دهه هفتادی‌ها شده است. بابک زبان گویای نسلی شده که شاید به لحاظ ظاهر با نسل‌های قبل از خود تفاوت داشته باشد ولی به لحاظ اعتقادی چیزی از نسل‌های قبل‌تر کم ندارد. آنها هم مثل جوان‌های دهه ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ مرد میدان هستند و به وقت نیاز از چیزی کم نمی‌گذارند. همان‌طوری که پیش از بابک، عباس دانشگر، سیدمصطفی موسوی، محسن حججی، محمدرضا دهقان، حسین معزغلامی و محمدامین کریمیان وارد میدان نبرد شدند و در جنگ با تروریست‌های تکفیری به شهادت رسیدند.

شهید چمران گفته بود: «وقتی شیپور جنگ نواخته می‌شود، فرق میان مرد و نامرد شناخته می‌شود!» و چه نیک مردان روزگار ما خود را نشان می‌دهند. صاف و ساده و بی‌ریا به وقت عمل، میدان را خالی نمی‌کنند و از هست و نیستشان می‌گذرند.

الان بابک لقب زیباترین شهید مدافع حرم را گرفته است. او موقعیت‌های خوبی در زندگی داشت و به همه این مسائل مادی پشت پا زد. دانشجوی ارشد حقوق در دانشگاه تهران بود و درسش را نیمه‌کاره رها کرد و به سوریه رفت. زمانی هم که خانواده دختری را برایش در نظر گرفته بودند، می‌گوید بگذارید براساس برنامه خودم پیش بروم و فعلاً برنامه و مسیر من چیز دیگری است. آن زمان کسی نمی‌دانست در ذهن بابک چه می‌گذرد و او چه برنامه‌ای برای زندگی‌اش دارد. وقتی در ۲۸ آبان امسال خبر شهادتش با آن عکس‌های زیبا در فضای مجازی پخش شد، بسیاری فهمیدند در ذهن بابک چه می‌گذرد.

زمانی که از اهالی مسجد باب الحوائج بلوار شهید انصاری رشت خداحافظی کرد و گفت برای مدتی نیستم و می‌خواهم به خارج از کشور بروم، بسیاری فکر کردند بابک به آلمان یا یک کشور اروپایی خواهد رفت. اما او همه را شگفت‌زده کرد و مدتی بعد خبر حضورش در سوریه آمد. شش ماه در سپاه بست می‌نشیند، هر روز می‌رود و می‌آید و اصرار می‌کند که من را اعزام کنید. تا اینکه بالاخره با اعزامش موافقت می‌شود. در بی‌خبری کوله‌اش را می‌بندد و در لحظه آخر به پدر و مادرش می‌گوید مقصدش سوریه است. به مادرش می‌گوید چند ماه است که تصمیم را گرفته‌ام و مادر همه ما آنجا در سوریه است، من بروم سوریه که بی‌مادر نمی‌مانم، می‌روم پیش مادر اصلی مان حضرت زینب (س).

پدر شهید درباره نظر مردم درباره ظاهر پسرش می‌گوید: «خیلی‌ها از روی این عکس‌ها فکر کرده‌اند بابک مدل بوده اما نه اینطور نیست اینها همه عکس‌های شخصی بابک است و برای دل خودش گرفته بود. من همه آنها را دوست دارم اما بابک یک عکسی دارد با لباس سفید در کنار دریا، که دست‌هایش را از هم باز کرده؛ وقتی این عکس را می‌بینم احساس می‌کنم بابک همین جا دست‌هایش را به سوی خدا باز کرده و این عکس را خیلی دوست دارم.»

در میان تمام عکس‌های شهید نوری هریس آخرین سلفی‌اش هم حسابی خودنمایی می‌کند. عکسی که با چهره‌ای بشاش و شاد و به دور از اضطراب و تشویش گرفته شده و نشان از دل قرص و ایمان محکم شهید دارد. یک روز پس از شهادت بابک در ابوکمال، خبر پیروزی جبهه مقاومت اسلامی و نابودی داعش مخابره می‌شود. تروریست‌های داعشی از همت و برکت خون این جوانان به ورطه نابودی کشیده شدند تا امنیت دوباره به سرزمین کشورهای اسلامی برگردد. بابک‌های زیادی شهید شدند تا مبادا به حریم اهل‌بیت(ع) بی‌احترامی شود. شهید بابک نوری هریس در میانه شلوغی و زرق و برق دنیا راهش را از دیگران جدا کرد تا نسل‌های بعدی از قهرمان‌های زمانه ما بگویند.

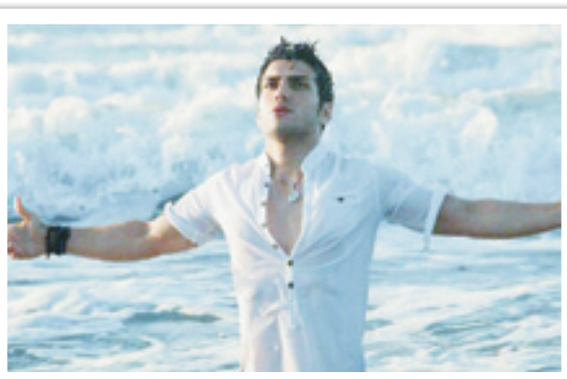

> بابک لقب زیباترین شهید مدافع حرم را گرفته است. او موقعیت‌های خوبی در زندگی داشت و به همه این مسائل مادی پشت پا زد. دانشجوی ارشد حقوق در دانشگاه تهران بود و درسش را نیمه‌کاره رها کرد و به سوریه رفت